

کوشانیان در شاهنامه فردوسی

شاهنامه فردوسی بیش از آنکه يك کتاب تاریخی باشد يك اثر حماسی است؛ البته حماسی بودن شاهنامه دلیل این نیست که حقایق تاریخی در آن نهفته نباشد، به این معنی که داستان گزاران همیشه جوهری از حقیقتی تاریخی در دست داشته‌اند و چه بسا که در آغاز کار بسیاری از داستانهای حماسی ما بیان يك حقیقت تاریخی بوده است، حقیقتی از آن دست که برای نسل‌های بعد به صورت افتخارات و اسناد ملی و افسانه‌های میهنی درآمده است.

اگر امروز بسیاری از حوادث و وقایع شاهنامه طوری به دست ما رسیده است که به ارزش تاریخی آن‌ها به دیده تردید می‌نگریم بدان سبب نیست که روایات یا داستانهای معمول اساس کار تدوین‌کنندگان شاهنامه‌ها، خدای نامه‌ها و کارنامه‌های پهلوانان بوده است بل که بدان سبب است که حماسه به طور طبیعی در مراحل تکوین و تدوین حالتی می‌یابد که نتیجه آمیختگی زمان و ابهام مکان و غیرطبیعی بودن اعمال قهرمانان و اشتراك و تأثیر عوامل طبیعی و غیرطبیعی در پیوند وقایع و سرنوشت قهرمانان و پهلوانان است. اگر به دیده تحقیق در حوادث و وقایع شاهنامه نگرسته شود می‌بینیم که در زیر این پوشش غیرملموس جلوه‌های روشنی از اعتقادات، آئین‌ها، حوادث و رویدادهای تاریخی وجود دارد. سبب آن هم این است که ذهن داستان‌گزاران و تدوین‌کنندگان روایات ملی از آنچه بر سر مردم و حتی فرهنگ آن‌ها گذشته است یکباره خالی نمانده است بل که باز تابی از مجموع آنها در روایات ایشان وجود دارد با این تفاوت که صراحت تاریخی لازم در آن‌ها دیده نمی‌شود.

در يك اثر حماسی زمان‌های دراز و حوادث طولانی و جدا از هم کوتاه، فشرده و در هم نوردیده می‌شود تا آنجا که مجموع حوادث و رویدادهای سالیان دراز در نام يك قهرمان خلاصه می‌شود و گاهی دو سلسله یا دو خانواده شاهی را به صورت دو پادشاه یا دو پهلوان در کنار هم یا در مقابل یکدیگر قرار گرفته می‌یابیم و نیز به همین سبب است که بسیاری از حوادث و وقایع در يك اثر حماسی رابطه علت و معلولی پیدا می‌کنند؛ درحالی‌که ممکن است هیچگونه رابطه‌ای از این دست میان آنها وجود نداشته باشد.

گذشته از این‌ها در داستانهای ملی ما بسیاری از رویدادها و قهرمانان تغییر جای یافته‌اند که از آن به دو گونه می‌توان تعبیر کرد.

- ۱- احتمال دارد این تغییر جای‌ها نتیجه اقدام عمدی تدوین‌کنندگان باشد.
- ۲- ممکن است علت این تغییرها بهتر محفوظ نگاهداشتن حوادث و وقایع و قهرمانان دوره‌ای باشد.

از جمله این دگرگونی‌ها یکی هم رفتن حوادث و وقایع دوره اشکانیان است به دوره کیانیان که به هر دلیلی که باشد؛ حوادث این دوره آن چنان با دوره کیانیان درآمیخته

است که در دوره های بعد گمان می کرده اند که اینان اصلا وجود نداشته اند و شخصی بادقت فرودسی می پندارد که از آنها جز نام باقی نمانده است .

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخ شان نگوید جهان دیده تاریخ شان
از ایشان جز از نام نشیده ام نه در نامه خسروان دیده ام

در حالیکه بسیاری از حوادث و وقایع این دوره در شاهنامه آمده است و چنانکه پیشتر گفته شد چنان باحوادث دوره کیانیان آمیخته است که احتمال و گمان وجودشان را از میان برده است .

بنابر آنچه از تحقیق در اسناد و روایات تاریخی موجود برمی آید از اواسط قرن اول میلادی کوشانیان شاهنشاهی بزرگ و نیرومندی به وجود آوردند که از شمال رود آمو (ماوراءالنهر) تا تاکسیلا درهند وسعت یافت. این شاهنشاهی با دوره ای از شاهنشاهی اشکانی و اوائل عهد ساسانی معاصر بود. کوشانیان که در شاهنامه کشانی خوانده شده اند نیز به سرنوشت معاصران خود یعنی اشکانیان دچار شده اند.

با همه تغییراتی که در حوادث دوره اشکانی و معاصران آنها روی داده است این دو شاهنشاهی چنانکه در تاریخ معاصر هم بوده اند در شاهنامه نیز باهم اند. چنانکه می دانیم در شاهنامه فردوسی رویداد های اساطیری و پهلوانی میان ایرانی ها و تورانی ها (دشمنان سنتی و دائمی ایرانیان) روی می دهد. براساس این تقسیم سلسله های بعدی نیز ، هر کدام جزو یکی از این دو دسته (ایران و توران) شده اند و حتی جنگ های شان که احتمال دارد هیچگونه ارتباطی با توران نداشته باشد بنام جنگ های ایرانیان و تورانیان در شاهنامه آمده است. و نیز براساس همین تقسیم است که در شاهنامه ، کوشانی ها را یاران و طرفداران تورانی ها می یابیم و بعضی سرداران اشکانی را در مقابل آنان می بینیم که جزو سپاه ایران شده اند و در اثر همین تغییرات گاهی بعضی از ایرانی ها نیز در شمار تورانی ها نام برده شده اند مانند بلاش اشکانی که در شاهنامه پلاشان تورانی شده است .

پیش از آنکه به نقد و تحلیل داستان کاموس و اشکبوس کشانی در شاهنامه فردوسی پرداخته آید لازم است که تاریخ شاهنشاهی کوشانی و روابط جنگ و آشتی آنها با همسایگان شان بررسی شود :

۱- کوشانیان و تاریخ .

آگاهی ما درباره کوشانیان بیشتر بر گزارش های سفیران و سیاحان چینی و منابع بودایی استوار است؛ منابع یونانی در این مورد کمکی نمی کند. براساس گزارش یکی از چینیان که در سال ۱۲۸ میلادی به بلخ سفر کرده است قبایل یو - تشی یا یوئه چی پیش از مهاجرت میان تون - هوانگه (شا - چو) و کی - لین - شان می زیستند و مانند قبایل دیگر در سال ۱۷۷ پیش از میلاد به فرمان روایی هیوانگه - نوها گردن نهادند ولی همیشه آتش پیکار میان یوئه چی ها و هیوانگه - نوها برافروخته بود.

جنگی که میان سال های ۱۶۷ - ۱۶۱ پیش از میلاد بین آنها روی داد به زیان یوئه چی ها تمام شد که در نتیجه آن قبایل یوئه چی مجبور شدند به سوی مغرب کوچ کنند

و ظاهراً در پی این مهاجرت در سفد و فرغانه ساکن شدند . پادشاه چین (وو - تی) که خود از زحمت قبایل هیوانگ - نو بستوه آمده بود سفیری نزدیک قبایل یوئه چی فرستاد تا با آنان پیمانی ببندد و از آنها در مقابل هیوانگ - نوها استفاده کند ولی درین کار توفیقی نیافت .

گزارش های بازمانده از سفارت چانگ کین Tchangkien مطالب ارزشمندی درباره کوشانیان در بر دارد. بنا به گفته این شخص که در سال ۱۳۸ پیش از میلاد نزد کوشانیان آمده بود ، در این زمان سرزمین های جنوب آمو ، بلخ و بدخشان ، در تصرف تخارها بود. این گزارش را نوشته مؤرخ چینی سیو - ماتسین Seu-Matsien (در حدود ۹۰ ق.م) نیز تأیید می کند به گفته او یوئه چی ها تا سال ۱۲۵ پیش از میلاد دروادی های شمال آمو می زیستند و گویا در حدود سال ۷۰ پیش از میلاد از آمو گذشتند و با تخارها درآمیختند. بنا بر بعضی اسناد قبائل پنجگانه یوئه چی به هنگام گرفتن بلخ از یک شخص فرمان می برده اند ولی پس از تصرف بلخ این ایالت به پنج بخش تقسیم می شود. قبیله کوای شانگ (کوشان) چهار قبیله دیگر را در سالهای ۳۹ تا ۲۷ ق . م به فرمان خویش درمی آورد . بر اساس گفته تاریخ نویسان چینی رئیس قبیله کوای شانگ در این هنگام کیو - تسیو - کیو نام داشت که پس از پیروزی بر چهار قبیله دیگر خود را شاه کوای - شانگ (کوشان شاه) خواند .

کیو - تسیو - کیو یا کوجولا کره کدفیزس Kugula Kara Kagphises پس از تصرف همه ایالت بلخ با سپاه خود از هندوکش گذشت و نواحی کابل و کاپیسا را گشود و پس از آن تا کناره چپ رود سند پیش رفت و این سرزمین ها را از دست آخرین پادشاهان سکائی ، جانشینان گوندوفر به در آورد و بنیاد شاهنشاهی کوشانی را در مشرق استوار کرد. چنانکه از سکه های او برمی آید این شاهنشاه کوشانی باید مرو را از شاهنشاهی اشکانی جدا کرده باشد و ناگزیر باید با اشکانیان درافتاده باشد . باری مرزهای غربی قلمرو کوشانی در زمان او در غرب در حدود گرگان تثبیت شد .

پس از دوره طولانی پادشاهی او نوبت به جانشین او ویما کدفیزس Wima - Kadphises رسید . ویما کدفیزس دنباله فتوحات پدر را گرفت . در زمان او در غرب هرات ، سیستان و رنج گشوده شد و در شرق سراسر هند غربی و مصب رود سند و بنادر ساحلی آن به تصرف کوشانی ها درآمد به این ترتیب شاهنشاهی کوشانی وسعت بی اندازه یافت و در این گسترش سه قسمت مهم و بزرگ راه تجاری ابریشم به دست ایشان افتاد :

۱ - راه بین دو دریا (سیحون و جیحون) .

۲ - راهی که از مرو به سوی شهر صدروازه ، همدان ، می رفت .

۳ - راه دریائی بین هند و دریای سرخ که پس از کشف بادهای موسمی رونق زیاد یافته بود و از این راه بود که کالای تجاری مصر و حوزه شرقی دریای روم - که در تصرف رومیان بود - از بنادر بحر احمر باگیری می شد و به مصب رود سند و از آن راه به پشاور و کاپیسا برده می شد و پس از گذشتن از هندوکش و ترکستان چین به چین حمل می شد .

محصولات کشورهای شرقی از جیحون به دریای خزر و از آنجا به سوی رود کر و از آنجا به سواحل فازیس و آنگاه به دریای سیاه برده می‌شد. با در دست داشتن بخش‌های مهم این شاهراه تجاری اقتصاد کشور کوشانی توسعه زیاد پیدا کرد. از ویما کدفیژس سکه‌هایی در دست است که حکومت او را تا سال ۱۱۰ میلادی نشان می‌دهد.

پس از ویما کدفیژس تا پادشاهی کنیشکا، شاهنشاه بزرگ کوشانی، که در حدود بیست سال می‌شود معلوم نیست چه کسی از کوشانی‌ها سلطنت کرده است. کنیشکا پس از سال ۱۲۵ میلادی به پادشاهی نشست و شاهنشاهی کوشانی در عهد او و جانشینانش چنان نیرومند شد که تا اواسط سده سوم میلادی بر پای ماند.

کنیشکا مشهورترین شاهنشاه کوشانی است و یکی از دلایلی که از او بیشتر از دیگران در اسناد و روایت‌های تاریخی سخن می‌رود - جز از قدرت و نیرومندی شاهنشاهی کوشانی در عهد او - ترویج دین بودائی در روزگار اوست. به فرمان کنیشکا بیش از پانصد تن از روحانی‌های بودائی در کشمیر گرد آمدند و به حل اختلافات موجود میان پیروان کیش بودا پرداختند. از بررسی اسناد ومدارک بودائی چنان برمی‌آید که به فرمان کنیشکا مبلغین کیش بودائی به تبلیغ آن آئین دست زده‌اند و بودائیان هند از این سبب او را آشوکای دوم می‌دانند و گاهی او را تاحد نیمه خدائی بالا می‌برند.

قلمرو کوشانی‌ها در زمان او از سوی مشرق تا بنارس و تا کسیرا در هند و از سوی مغرب تا گرگان و وسعت یافت. شمال شاهنشاهی کوشانی ماوراءالنهر و جنوب آن سواحل جنوبی هند بود. نکته قابل یادآوری این است که در عهد شاهنشاهی کوشانی بویژه در زمان کنیشکا در سراسر قلمرو ایشان نوعی آزادی مذهبی وجود داشته است مؤید این ادعا آثار بازمانده از دوره کوشانی‌ها و سکه‌های شاهنشاهان ایشان است. در سکه‌های شاهنشاه بزرگ کوشانی، کنیشکا، که به تبلیغ و ترویج آئین بودائی شهرت یافته است بی‌آنکه برتری و یا تبعیضی در میان باشد در کنار خدایان بودائی خداهای آریائی نیز تصویر شده است.

در پرستشگاه نوشاد سرخ کوتل که بنا کرده کنیشکا است چه از نظر سبک معماری بنای پرستشگاه و چه از نظر آثار و اسناد مکشوفه از آن تأثیر کیش بودائی دیده نمی‌شود. در سکه‌هایی که از این پرستشگاه به دست آمده است تصویر بودا یا دیگر خدایان بودائی بسیار نایاب است و بجای آن تصاویر گروهی خدایان زیاد دیده می‌شود. پیش از کنیشکا ویما کدفیژس نیز به اصلاحات مذهبی دست زده بود و خدایان آریائی را جانشین خدایان یونانی - که بازمانده نفوذ یونانی‌ها در بلخ بود - کرد. در سکه‌های کنیشکا تصاویر این خدایان آریائی وجود دارد:

مائو (خداوند یا الهه ماه) میرو (مهر) خدای خورشید، نانا، خداوند جنگه، اوآدو، خدای باد، ورثرغنو، بهرام، به صورت اورلاگنو، اهورامزدا، خدای خدایان به صورت آورو (اهوره، اهورا) .

باستان شناسی نشان داده است که در عهد کنیشکا و جانشینان او در بخش شرقی قلمرو ایشان که پیروان آئین بودا در آنجاها می‌زیستند شاهنشاهان کوشانی به گردآوری

آثار بودا و بنا کردن معابد بزرگ برای پرستش بودا دست زده‌اند و به همین سبب درسکه‌های جاننشینان شاهان کوشانی در این نواحی تصویرهای خدایان بودائی هندی دیده می‌شود. به سبب آزادی دینی که در روزگار کوشانی‌ها وجود داشت در نواحی غربی نیز همچنانکه در سرزمین‌های شرقی برای پیروان آئین‌های آریائی پرستشگاهائی ساخته‌اند. به سخن دیگر هر قدر که از سوی مشرق به سوی مغرب بیاییم آثار دینی آریائی بیشتر دیده می‌شود. در پرستشگاه نوشاد سرخ‌کوتل غیر از خدایان آریائی که ذکر آنها گذشت به پرستش آتش مقدس نیز می‌پرداخته‌اند. بر اساس تحقیقات باستان‌شناسان در این معبد دو آتشگاه وجود داشته است که تا امروز بقایای خاکستر آتش در اطراف و داخل آتشگاه وجود دارد. باید توجه داشت که این خاکسترها غیر از خاکسترهایی است که در اثر آتش سوزی مدح‌شی که در پرستشگاه انجام شده است به جای مانده است.

گروهی از باستان‌شناسان بر آنند که خداوند آتشی که در پرستشگاه نوشاد پرستیده می‌شده است خود کنیشکا بوده است. به این معنی که کنیشکا خود را نوعی نیم‌خدا می‌دانسته است. در سکه‌های او نیز بر سر دوش کنیشکا شعله‌های آتش نقش شده است و این آتش را دلیل قدرت بی‌نهایت کنیشکا دانسته‌اند. این گمان بی‌دابطه‌ای با آنچه بودائیان هند در مورد کنیشکا گفته‌اند نیست. آنچه مسلم است این است که پرستشگاه نوشاد نشان‌دهنده وجود آئین باستانی آریائی یعنی پرستش گروهی خدایان در عهد کوشانی‌ها است و احتمال دارد که به آتش کشیده شدن نوشاد در روزگار ساسانی‌ها به دلیل اصلاحات مذهبی دوره ساسانی باشد.

پس از کنیشکا و اسیشکا و هوویشکا قلمرو او را در کمال قدرت و نیرومندی تا اواسط قرن سوم میلادی اداره کردند. پس از این دو تن واسودوا به سلطنت رسید که عهد او مصادف بود با سالهای آغاز شاهنشاهی ساسانی در غرب. در نتیجه عقب نشینی واسودوا از مقابل شاه پور اول ساسانی بخش غربی شاهنشاهی کوشانی خراجگزار ساسانیان شد ولی هنوز در بخش‌های شرقی و هند شاهنشاهی کوشانی‌ها به استقلال وجود داشت. ساسانیان از کوشانیان در غرب به گرفتن خراج بسنده کرده بودند و در سالهای بعد شاهزادگان خود را به آنجا فرستادند. چون این شاهزادگان در قلمرو کوشانی نایب ساسانی‌ها بوده‌اند آنها را کوشان شاه خواندند.

۲- کوشانیان و اشکانیان.

بنابر گزارش‌های چینی‌ها کیو - تسیو - کیو یا کوچولاکره کدفی‌ز پس از آنکه قبائل دیگر را زیر فرمان خویش آورد به فکر توسعه قلمرو خود افتاد و با اشکانیان به جنگ پرداخت و کا - او - فو را از دست ایشان بیرون آورد. در مورد تصرف کا - او - فو که گمان برده‌اند همان کابل باشد گزارش دیگری در دست است که با گزارش پیشین مطابقت دارد و آن عبارت است از گزارش ایزیدور خاراکسی که وی قندهار را از توابع پارتی‌ها بشمار می‌آورد ولی از کابل نامی نمی‌برد و ظاهر این خبر با تصرف کابل بدست پادشاه کوشانی موافق است. و نیز بر اساس همین گزارش است که گفته‌اند کیو - تسیو - کیو

همان کوجولا کره کدفیزس است .

تأسیس شاهنشاهی کوشانی و گسترش آن برابر است با زمانی که اشکانی ها گرفتار جنگ های متوالی با روم بودند و نیز در داخل کشور شاهان و شاهزادگان و بزرگان اشکانی پیوسته با یکدیگر در نبرد بوده اند . هر کدام از این عوامل امکان گسترش قلمرو کوشانی را در مغرب فراهم کرده بود . بر طبق گزارش های دیگر چینی ها ، هرات ، سیستان و رخیج در زمان ویما کدفیزس جزو شاهنشاهی کوشانی گشت . از گزارش چانگه کین برمی آید که کوشانی ها در غرب تا حدود گرگان پیش آمدند و هم این شخص گرگان را همسایه غربی شاهنشاهی کوشانی معرفی می کند . از تصرف مرو در عهد کوجولا کره کدفیزس پیش از این سخن رفته است .

اسناد و مدارک دیگری که از جنگ های کوشانیان و اشکانی ها حکایت کند تقریباً کم و است از منابع یونانی نیز درین باره چیزی بدست نمی آید . به سبب همین کمی اسناد و مدارک و احتمال جنگ های متعدد میان دو شاهنشاهی کوشانی و اشکانی است که گوتشمید جنگ های میان کوشانیان و سکاها را - هنگامی که فرهاد بدانان پناه برده بود - جنگ میان کوشانی ها و اشکانی ها دانسته است . احتمال دارد این گمان گوتشمید به سبب وجود اتحاد میان سکاها و اشکانی ها بوده باشد ؛ ولی چنانکه خواهیم گفت جنگ میان کوشانی ها و سکاها در این وقت جز دنباله جنگ های کوشانیان و سکاها که از دیرباز ادامه داشت نمی تواند باشد .

گروهی گمان برده اند که کوشانی ها به سرزمین های خشک مشرق شاهنشاهی اشکانی توجهی نداشتند و از این دلیل گرفته اند بر آنکه نباید جنگ های زیادی میان کوشانی ها و اشکانی ها روی داده باشد . پیش از این اشارت رفت که کوشانی ها بیشتر به در دست داشتن شاهراه تجاری ابریشم اهمیت می داده اند و این راه چنانکه گفته آمد از سواحل دریای خزر می گذشت . همچنین دست یافتن به ثروت های هند و تسلط بر راه دریائی و تجاری بین بنادر جنوب هند و بحر احمر که در آن روزگار پر رونق بود برای کوشانی ها اهمیت بیشتری داشت .

مدارکی در دست است که بر وجود روابط دوستانه و حتی اتحاد میان گرگانیان و کوشانیان دلالت دارد ولی از دوام این اتحاد سندی در دست نیست . در روایات بودائی آمده است که میان کنیشکا و شاهنشاه اشکانی جنگی روی داده است . گیرشمن اعتقاد دارد که این جنگ باید در عهد بلاش سوم روی داده باشد . در این ایام بلاش گرفتار جنگ های سختی با رومیان بود و کوشانیان توانستند برخی از نواحی شرقی اشکانی را متصرف شوند و گویا بعداً این نواحی را از دست دادند و در متنی سریانی مربوط به سلطنت بلاش چهارم (۱۹۱-۲۰۷ م) از سپاهی (مرکب از مادها و پارس ها) که به مشرق حمله کرده اند به طور مبهم ذکری رفته است . موارد بالا مجموع اشاراتی بود که درباره جنگ های احتمالی میان اشکانیان و کوشانی ها در دست است و بنا بر آنها بسیار طبیعی به نظر می آید که روابط دو شاهنشاهی کوشانی و اشکانی همواره بدون اختلاف نبوده باشد .

۳- کوشانی ها و گرگانی ها .

چنانکه پیش از این یاد کرده ایم وضع شاهنشاهی اشکانی در آغاز سده اول میلادی بسیار

درهم بود. در هر کنار از قلمرو اشکانی شاه زاده‌ای اعلان استقلال می‌کرد و برای خود سکه می‌زد. اردوان که تا سال ۳۶ م حکومت می‌کرد با آمدن تیرداد از روم بناچار شد به گرگان برود. در دوره حکومت اردوان گرگان در فرمانروایی گودرز بود و گودرز در دستگاه شاهنشاهی اشکانی مقام دوم را داشته است و حتی چند سالی نیز بر تخت شاهنشاهی اشکانی نشسته است. و از این جاست که بعضی‌ها گمان کرده‌اند که گودرز و اردوان مشترکاً حکومت می‌کرده‌اند. سبب رفتن اردوان به گرگان یاری خواستن از گودرز بوده است که در نتیجه یاری گودرز و همراهی سپاهبانی که از سکاها و داهه‌ها تشکیل شده بود و نیز موافقت عده‌ای از بزرگان دربار اردوان موفق شد دوباره به سلطنت برسد. اردوان در سال ۳۹ یا ۴۰ م درگذشت و ظاهراً پس از اردوان پسرش واردان (وردان، وردانس) برای يك سال حکومت کرده است. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که وردان در توطئه‌ای کشته شده است. قتل عام خانواده اردوان و توطئه از میان برداشتن وردان را نیز به گودرز نسبت داده‌اند. از طرف دیگر در بعضی از روایات آمده است که گودرز برادر اردوان بوده است که به این ترتیب وردان یا بردان برادر زاده گودرز می‌شده است. با توجه به اینکه گودرز در روزگار اردوان جز از حکمرانی گرگان مقام دوم را در دستگاه شاهنشاهی داشته است پس از اردوان خود را وارث تاج و تخت می‌دانسته است مخالفت او با وردان و توطئه قتل وردان به وسیله او طبیعی به نظر می‌رسد. علی‌الخصوص که گودرز يك سال پس از مرگ اردوان و بلافاصله پس از کشته شدن وردان به سلطنت رسیده است. در سال ۴۷ م. مهرداد پنجم از روم بازگشت. گودرز او را هزیمت کرد (سال ۵۰ م.) بعداً گودرز خود در اثر بیماری گذشته شد. پس از این تاریخ یعنی از آغاز نیمه دوم سده اول مسیحی گرگان به کلی از شاهنشاهی اشکانی جداگشت. وجود دولت مستقل در گرگان که جانشینان گودرز در آنجا حکومت می‌کرده‌اند همیشه موجب دردسرهایی برای شاهان اشکانی بود. تا آنکه در روزگار بلاش میان اشکانی‌ها و دولت گرگان قرارداد صلحی منعقد گشت.

از گفته چانگه کین نقل کردیم که گرگان همسایه غربی کوشانی‌ها بوده است. و دیدیم که گودرز پیوسته در تلاش بدست آوردن تاج و تخت بود و برای رسیدن به این آرزو بناچار با مخالفان در جنگ بود. چنانکه از اسناد و مدارک تاریخی برمی‌آید کوشانی‌ها با گرگانی‌ها قرارداد صلحی امضا کرده بودند و در برخی از این اسناد آمده است که کوشانی‌ها و گرگانی‌ها با روم علیه شاهنشاهی اشکانی متحد شده بودند چنانکه هر دو دولت کوشانی و گرگانی سرفرائی به دربار روم فرستادند. می‌دانیم که بخش‌های مهم شاه راه تجاری ابریشم در دست کوشانیان و گرگانیان بود و این هر دو سعی داشتند که کالای تجاری خود را بی‌آنکه وارد قلمرو اشکانی شود به شهرها و بنا در روم برسانند احتمال دارد یکی از دلائل فرستادن سفیران به روم غیر از انعقاد پیمان سیاسی عقد قرارداد تجاری بوده باشد. دیاکونوو غرض از این کار را اتحاد سیاسی علیه اشکانی‌ها می‌داند.

بر اساس یکی از گزارش‌ها که از سالهای ۴۲ و ۵۴ م در دست است در سال ۴۹ سفیران گرگانی در بازگشت از روم بی‌آنکه وارد قلمرو اشکانی شوند از یکی از نقاط ساحلی خلیج

فارس به وطن خود مراجعت نمودند. این گزارش نشان می‌دهد که لااقل بسیاری از نواحی شرقی قلمرو اشکانی اگر نه در دست گرجانیان افتاده بود از تصرف اشکانی‌ها خارج گشته بود.

۴- کوشانی‌ها و سکاها .

بنابر گزارش یکی از چینی‌ها قبائل آسی ، پازیانی ، تخاری و ساکاروک (سکاگی) از سرزمین‌های سکه‌ها در آن سوی سیر دریا ، آمدند و بلخ را از دست یونانی‌ها خارج کردند. در گزارش دیگری آمده است که سکاها و آسی‌ها سند و بلخ را متصرف شدند . پس از مهاجرت سکاها یوئه - چی‌ها به سوی مغرب و جنوب سرازیر شدند. اینان در سر راه خود همه جا با سکاها روبرو بودند . در نتیجه جنگ‌های متعدد و طولانی که میان یوئه - چی‌ها و سکاها روی داد سکاها به سوی مغرب و جنوب رانده شدند. سکاهاگی که به سوی جنوب آمدند در شمال غربی هند حکومتی بنیاد نهادند.

مائوس Maues نخستین پادشاه سکاگی است که در حدود نیمه اول سده نخست میلادی به حکومت نشست. سکاهاگی که به سوی مغرب رانده شدند با اشکانیان رو به رو بودند در نتیجه فشار کوشانی‌ها و اشکانی‌ها مجبور شدند از هرات بگذرند و به سوی جنوب بروند و در سیستان ساکن شوند . این سکاها عموماً موجب دردهای برای فرهاد دوم واردوان بودند تا آنجا که این دو در جنگ با سکاها کشته شدند . مهرداد دوم سکاها را به اطاعت خویش درآورد و از این تاریخ به بعد سکاها یار و یاور اشکانیان به شمار رفتند .

نخستین پادشاه سکاگی در این ناحیه گوندوفارس Gondopharés (۴۸-۱۹۰ م) نام داشت . گوندوفارس یا گوندوفر از سیستان تا پنجاب را در تصرف داشت . پس از قلمروش بین جانشینان او تقسیم شد . سنه بارس Sanabarés در سیستان و پاکورس Pakorés و سه در قندهار و پنجاب حکومت کردند .

به هنگام توسعه و قدرت شاهنشاهی کوشانی - چنانکه می‌دانیم در زمان ویما کدیفیزس - کوشانی‌ها موفق شدند هرات و سیستان و رخج و سراسر هند غربی را متصرف شوند . جانشینان گوندوفر در مقابل کوشانی‌ها از پای درآمدند. به این ترتیب از آغاز مهاجرت یوئه - چی‌ها جنگ و نبرد میان آنان و سکاها پیوسته بود تا آنگاه که دولت سکاگی بدست ویما کدیفیزس در سیستان و رخج و هند برافتاد .

(ناتمام)